



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۱۸ / ۵ / ۳۰

کاندید اکادمیسین سیستمی

روایتی از پوپلزائی درباره اعدام شاه علی رضاء خان و غلام رسول هراتی سرکرده سپاه شورشی جلال آباد

یکی از پرسشهای که ذهن مرا هنگام مطالعه موضوع قتل امیرحبیب الله خان بخود مشغول میکند، اینست که چرا شاه علی رضاء خان، افسرنگهبان خیمه امیر در کله گوش لغمان، تا آخرین لحظه حیات خود از افشای کسی که بگفته غبار (بعد از فیر تفنگچه از خیمه امیر بیرون شده می دوید ووی اورا دستگیرکرد ولی یک جنرال بزرگ به محل کشمکش رسیده با زدن سیلی بروی شاه علی رضاء قاتل را مجال فرارکردن داد)، افشاء نمود؟ راز این خموشی شاه علی رضا خان در چه نهفته بود؟ اگر می ترسید که با افشای نام و نشان قاتل، حیات خودش در خطر می افتد، بالاخره این خطر بسراغش آمد و به حیث قاتل اصلی مجرم شناخته شد و به چوبه دار رفت، ولی چرا تا لحظه مرگ زبان به افشای نام قاتل یا مظنون قتل نکشود؟

مرحوم پوپلزائی در آخرین و مهمتر اثر تاریخی خود (**سلطنت امان الله شاه و استقلال مجدد افغانستان**) به این موضوع پرداخته است و جریان قتل و محکومیت شاه علی رضا خان را از زبان پدر خود که شاهد و ناظر جریان استنطاق از متهمین بوده چنین شرح میدهد.

پوپلزائی در مورد تحقیقات از شاه علی رضاء مینویسد: "به ساعت (3) شب پنجشنبه (1) حوت سال 1297ش [18 جمادی الآخر 1337 ق - 20 فبروری 1919م] امیرحبیب الله خان در کله گوش ولایت لغمان بضر ب تفنگچه کشته شد و قاتل شناخته نگردید [1]. بروزهای (8) و (9) برج حوت که عموم مامورین ملکی و نظامی و سپاهیان از جلال آباد بکابل تحت الحفظ آورده شدند، چون قبلاً میرزا محمدحسین خان مستوفی گفته بود: قاتل امیرصاحب شهید - شاه علی رضاء است و یا خود شریک قاتل است، نفری جلال آباد که در همان شب واقعه در خیمه گاه کله گوش حاضر بودند، گفتند: نوبت بهره و محافظت خیمه های قرارگاه شاهی از احمدشاه خان ولد سردار محمدآصف خان و شاه علی رضاء ولد سید شاه خان بود، و چون ترتیب نوبت به نظامیان معلوم است از اوشان تحقیق شود. و گفتند: چون اهالی کابل ما عمله دربار را قاتلین پادشاه میدانند و بروی های ما آب دهن خود را پرتاب نموده دشنام ها دادند، و برای ما هم لازم است که عامل این واقعه را دریافت نمائیم و اول باید هیأت محافظین تحت تحقیق گرفته شوند. شاه علی رضاء کرنیل و احمدشاه خان بن محمدآصف خان مورد اشارت قرار گرفتند و گفته شد که دونفر صاحب منصب دسته های محافظ خیمه گاه امیر و مصاحبین مقرر بودند.

شاه علی رضاء که از جلال آباد تا کابل عهدهٔ محافظت محبوسین خاندان مصاحبان خاص را داشت، به‌مراه احمدشاه خان بن سردار محمدآصف خان تحت محاکمه قرار داده شدند.

از حضور اعلیحضرت امان الله شاه چهار نفر از محررین دارالتحریر و دونفر کرنیل نظامی و هم عده بی از اهل دربار که علماً حضور نیز اشتراک داشتند، بجهت استنطاق مقرر شدند.

هیأت از شاه علی رضاء پرسید که در وقت ضرب تفنگچه نوبت پهره از که بود؟ شاه علی رضاء گفت: آنوقت نوبت احمدشاه خان ولد سردارمحمدآصف خان بود. احمدشاه خان در جواب سؤال هیأت گفت: آنوقت نوبت شاه علی رضاء بود. شاه علی رضاء مطلق منکر شد که من هیچ پهره نبودم. چون در دستهٔ سر میراسپور و سرخان اسپور و افراد سپاهی مقیم جلال آباد و هنگام دورهٔ سیاحت لغمان و این شب اقامت امیر در کله گوش از مردم هزارهٔ جاغوری و مالستان تا اندازهٔ هشتاد نفر وجود داشت، از آنها سؤال شود، حرف راست و دروغ معلوم میشود، و این جریان محاکمه که چهل روز ادامه یافت انواع تحقیقات سری و علنی نهایت زیاد بعمل آمد. و معلوم گردید که سپاهیان مردم هزارهٔ جاغوری و مالستان بهتر خبر دارند. سپاهیان مذکور گفتند: در همین ساعت که آواز ضرب تفنگچه بگوش رسید، نوبت پهره از شاه علی رضاء خان کرنیل ما بود و ما نفری دستهٔ او حاضر و محافظ بودیم.

هیأت از شاه علی رضاء پرسید هرگاه جمعیتی حاضر شود و شهادت بدهد که نوبت پهره از شما بود قناعت دارید؟

شاه علی رضاء گفت: اگر شاهدان از مردم سنی باشند قبول ندارم زیرا که آنها با ما مردم بغض و کینهٔ مذهبی دارند دروغ می گویند و تهمت می بندند و از تعصب سخنان باطل می گویند.

هیأت گفت: اگر شاهدان از مردم شیعه باشند قبول دارید؟ شاه علی رضاء در محضر هیأتی که از اهل تشیع و تسنن بصورت مستنطق و شاهد نشسته بودند گفت: بلی شاهی مردم شیعهٔ هزاره را قبول دارم. و سبب این بود که او باور نداشت سپاهیان زیر دست خودش که مردم شیعهٔ هزاره اند شهادت بدهند و قبلاً باوشان گفته بود هرگاه کسی از شما پرسید مطلقاً منکر شوید که ما خبر نداریم و در این وقت و ساعت نوبت پهره و محافظت از کرنیل ما و جمعیت ما نبود.

وقتی که دستهٔ شاهدان حاضر آورده شدند، هیأت از شاه علی رضاء پرسید که اینها را می شناسید، و شهادت اینها را قبول دارید؟ گفت: بلی بفرمایند چه میگویند. نفری جاغوری و مالستانی به تعداد هشتاد نفر گفتند: ما قاتل را نمی شناسیم که [کی] است و اما در ساعتی که این واقعهٔ قتل پادشاه رخ داد، نوبت پهره و محافظت خیمه گاه از شاه علی رضاء خان کرنیل ما و نفری ما بود.

شاه علی رضاء به نفری هزاره عتاب نموده گفت: دروغ می گویند نوبت از احمدشاه خان بود. هزاره ها گفتند: آقا صاحب شما پیر ما و هم کرنیل و منصبدار ما هستید، هرگاه دشنام بدهید و یا لت و کوب نمایید در برابر شما احترام داریم چیزی نمی گوئیم، و اما پهره خود شما بودید. شاه علی رضاء سخت متفکر شده از حرف زدن ماند.

و درین وقت عموم نفری اهل دربار و هیأت های نظامی گفتند: در صورتی که پهره دار در وقت واقعه از پهره بودن خود انکار کند، و بعد بقرار شهادت زیر دستان خودش ثابت شود، و برای دفاع انکار خود یک جمله گفته نتواند، لهذا بقرار قانون نظام شدیداً مسئول است و بدون آنکه قاتل و یا شریک قاتل باشد بهمین جرم قاتل اعدام است. و چون ازین وضع راه را بر قاتل باز کرده و برای رفع مسؤلیت خود فقط همین دلیل را یافته است که از پهره بودن خود مطلقاً انکار کند. و حال وظیفهٔ نظام است که قانون نظام را تطبیق و تنفیذ نماید. و این نتیجهٔ روز آخرین استنطاق بود.

در خلال آن ایام اعلیحضرت امان الله شاه به **نظام الدین خان ناظم** [پیشخدمت باشی حضور] گفت: چون من پادشاه و در مقابل امر پروردگار از باعث حقوق هر فرد بندگان او مسئولیت های نهایت بزرگ دارم و نشود که هیأت استنطاق بزور شلاق و قمچین از کسی اقرار بگیرد و یا از کسی بروی اغراض مراعات کند، از طرف من وظیفه دارید که در تمام این جریان سری و علنی وارد بوده ورقه های سوال و جواب را بدقت ملاحظه نمائید.

بقرار این یادداشت نظام الدین خان دریک بار در اتاق محبس نزد شاه علی رضاء رفت و گفت: شما اقرار کنید که نوبت پهره از من بود و شخصی از **خارج خیمه** گاه رفت و آمد نتوانسته است و در آن صورت من مسئولیت داشتم و باید از نفری **داخل خیمه** ها بازخواست شود. این هم باعث برائت خود شما و هم وسیله استنطاق از دیگران میشود. شاه علی رضاء بفکر اینکه مرا بازی [فرب] میدهد. قطعاً چیزی نگفت. نظام الدین خان بحضور امان الله شاه گفت: چون محمودجان در جلال آباد در حق شاه علی رضاء شفقت نموده و حتی او را سرکرده هیأت محافظین خاندان مصاحبان خاص مقرر نموده بود، هرگاه محمودجان نزد او برود ممکن بعضی سؤالات را جواب بگوید. اعلیحضرت، محمودخان [بن محمدشاه خان بارکزائی] را نزد او فرستاد. شاه علی رضاء در برابر سؤالات محمودخان همچنان ساکت ماند و فقط همین یک جمله را از وی پرسید: **شجاع الدوله را هم گرفته اند؟** و دیگر هیچ چیزی نگفت.

این حرف برای محمودخان تمسک شد و گفت نفری اهل دربار در آن شب واقعه قتل پادشاه زیاد بود و شما تنها از شجاع الدوله نام گرفتید دلیل چه است؟ شاه علی رضاء گفت: محض پرسیدم دیگر هیچ خبر ندارم. محمودخان گفت: اطلاعات بحکومت رسیده است. گفته شده که تفنگچه خود را پاک می کردی- موزه های خود را از پا کشیده بودی اسپ خود را در بیرون خیمه گاه خواسته بودی؟

شاه علی رضاء گفت: موزه را از پا کشیده بودم باین دلیل که پایم درد می کرد. واسپ خود را نیز بهمین علت پا دردی در محل نزدیک خواسته بودم. و تفنگچه خود را که پاک می کردم چون صاحب منصب بودم کارم همین بود.

محمودخان [گفت:] چون باین نشانی ها اقرار کردید معلوم شد که شهادت اشخاص دروغ نبوده است. وقتی این خبر بحضور رسید، اعلیحضرت امان الله شاه فرمود: هیأت استنطاق ازین یادداشت ها باید کار بگیرد. بروز دهم ماه حمل سال 1298 ش که موضوع سوقيات عسکری بطرف جبهات از باعث جهاد استقلال به نظارت حربیه ابلاغ گردید. نظامیان گفتند: خدمت در راه مدافعه خاک وطن و انتقام خون پدر ملت و حصول استقلال کامل بزرگترین افتخار ابدی هر فرد ما است، اما در این راه وقتی قدم گذاشته میتوانیم که خجالت عسکری خود را رفع کرده باشیم. و این خجالت و مسئولیت وقتی رفع شده می تواند که ما از شاه علی رضاء در محضر عام بازخواست کنیم که تو چطور عسکر بودی که در نوبت پهره تو پادشاه کشته شود، و تو از پهره بودن انکار کنی و این وقت است که ما از ان هم مسلک خود که نام عسکر را بد ساخته است بازخواست می کنیم و بعد حرف از استقلال می زنیم.

اعلیحضرت امان الله شاه بتاريخ یکشنبه (23) حمل سال 1298 ش [12 رجب 1337 ق - 13 اپریل 1919 م] در **قومی باغ** [ساحه بین سلامخانه و جاده پل محمودخان] دربار نمود و بحضور اعلیحضرت مجلس محاکمه متهمین قتل امیر حبیب الله خان دائر گردید. اهالی نظامی گفتند: چون قاتل تا حال ثابت نشده است و اما امروز شاه علی رضاء باید بدست عساکر سپرده شود، زیرا ما همین شخص را قاتل میدانیم. و از عبدالعزیزخان یاور نظامی اعلیحضرت خواهش شد که بدست عساکر سپرده شود. عبدالعزیزخان، شاه علی رضاء را لباس سیاه پوشانیده بدست عساکر سپرد. عساکر هجوم کرده او را در میدانی پیش روی سلام خانه اعدام نمودند. و ساعتی بعد جسد او را سپاهیان برداشته در جوار قلعه پوستین دوزها نزدیک چمن منطقه جشن دفن نمودند. قبر او بطرف شمال غرب سندیوم ورزشی و بطرف شرق کلوب چمن برفراز تپه کوچک درکنار راه واقع است.

و افراد واقع بین درباریان آن وقت می گفتند: حکومت امانیه در حق شاه علی رضاء ظلم نکرده و از اشتباه کار نگرفته است. او خود را بگفتار خود بکشتن داد.

و اینکه عامل قتل امیرحبیب الله خان ویا شریک توطئه آن بوده است ویا نبوده است خداوند خود میداند، واما انکار از پهره که امیرحبیب الله خان در سنه 1327ق او را در مکتب فنون حرب شامل ساخته و تا برتبه کرنیلی نظامی رسانده و باین قدر اعتماد که او را محافظ وجود خود دانسته و حتی در همین شب قتل محافظ اتاق خواب خود قرار داده بود، و این اعتماد را بسر نرسانید و در جریان استنطاق پیوسته کوشش می ورزید که در بین سنی و شیعه تولید نفاق نماید و حتی مردم سنی را به شاهدهی ناحق متهم میساخت، صاحب منصبان نظامی شیعه و سنی را از خود ناراض گردانید. و عموم می گفتند: امیرصاحب شهید جوانانی را که در مکتب فنون حرب تعلیم و تربیت نمود، بمنزله پسران عینی خود میدانست و برای اینکه اتحاد و اتفاق را بین قائم بدارد یک یک بار محافظت اتاق خواب خود را بدست اهل تشیع هم می سپرد. [2]

شورش سپاه جلال آباد برهبری غلام رسول هراتی:

شورش سپاه جلال آباد در روز چهارم سلطنت امیر نصرالله خان، حرکت مهمی بود که به نفع شهزاده امان الله و تزلزل در ارکان امارت نصرالله خان انجامید. پوپلزائی مینویسد: «اعلیحضرت امان الله شاه غازی شام جمعه (2) حوت سال 1297 ش اشتهاری در مطبوعه حروفی ماشینخانه کابل به تعداد دونیم هزار قطعه طبع نموده و از تاریخ یکشنبه (4) حوت به نشر و توزیع آن اقدام گردید. چون آن اولین اشتهار دولت امانیه حاوی دو موضوع مهم یکی انتقام خون امیر حبیب الله خان و دیگر مسئله استرداد استقلال کامل افغانستان و در هنگام شب توسط افراد فداکار یعنی عساکر [با] تغییر لباس و هم یازده نفر از اهل سمت مشرقی که شغل لخ فروشی داشتند و از کابل باین خدمت مؤظف شده بودند، در حوالی چهاونی و باغها و جاده های گرد و نواح شهر جلال آباد نشر گردید، پانزده هزار عسکر مقیم جلال آباد که به تاریخ پنجشنبه اول حوت 1297 ش به افسریت سردار محمدنادر خان به امارت امیر نصرالله خان راهنمایی شده بودند. چون جواب فرمان امیر نصرالله خان قبلاً از کابل ارسال شده و هم این اشتهار که بعداً نشر گردید، تزلزل در ارکان ثبات امیر نصرالله خان رخ داد و در همین وقت که چهار روز از جلوس نصرالله خان سپری نشده بود، انقلاب عسکری در جلال آباد بر هبری یکنفر سپاهی هراتی بنام غلام رسول روی داد. و امیر نصرالله خان و تابعانش محصور و متزلزل و تا سه روز دیگر با هر قدر تپش و تلاش و ارسال و مرسل مکاتیب خصوصی بهر طرف ناکام گردید، زیرا که انقلاب عسکری جلال آباد و هم خاندانی او را محاصره و حاضر به تسلیم نمود.» [3]

در این رابطه پوپلزائی جای دیگری مینویسد: «در خلال این هفته [هفته اول امارت نصرالله خان] یکنفر سپاهی هراتی بنام غلام رسول و شخصی بی سواد محض و اما شریر و فتنه انگیز که در بین یک جمعیت مفسد همراهان خود رسوخ و نفوذ تمام داشت، حیلتی بکار برده بطرز و روش دیگر مصدر حرکت شد. ظاهراً بطور انتقام جویانه و اخلاصمندانانه و اما باطناً دست به اغتشاش زده وضع مرکز و اطراف قریب جلال آباد را سخت به مخاطره انداخت و دوازده هزار عسکر و سه هزار نفر سفرمین های مقیم جلال آباد را که تحت اداره سه نفر جنرال های نظامی: "محمدنادر خان، محمد انور خان،

2 - پوپلزائی، سلطنت امان الله شاه، صفحات 149-151

3 - پوپلزائی، سلطنت امان الله شاه، ص 85

عبدالرحیم خان" شامل خدمت بودند، از کار و فعالیت باز گذاشت و از طرف خود **هفتاد نفر** وکیل تعیین نموده توسط آنها بکارروایی و کامروایی اغتشاشی آغاز کرد و به مخالفین خود همین یک مطلب را خطاب کرده می گفت: **اگر شما مرد بودید چطور گذاشتید که پدرتان کشته شود نان و نعمت امیر صاحب شهید شما خانها و نامردها را بشرماند، و مردم عوام جلال آباد و سپاهیان طوری فکر می کردند که این غلام رسول سپاهی هراتی ممکن نماینده حکومت امانیه باشد، و در حالی که بحکومت امانیه قطعاً ارتباطی نداشت و فقط از یک مرحله حساس میخواست استفاده کند و ده نفر سپاهی از مردم هرات رفقای هموطن او و دیگران از سائر ولایات بودند. و بوسیله هفتاد نفر وکیل قدرت بهم رسانید.**

و از جمله صاحب منصبان دوره امیر حبیب الله خان، نیک محمد (4) خان گردیزی را ایشیک اقاسی خود و فیض محمد خان را قاپوچی باشی و عبدالرزاق خان ارغنده وار کابلی را ناظر کارخانه طبخی خود مقرر و سائر صاحب منصبان عصر امیر حبیب الله خان را از جنرال تا تولیمشر محبوس نمود.

سردار محمد آصف خان و سردار محمد یوسف خان مصاحبان خاص پسران محمد یحیی خان بن سلطان محمد خان طلائی را در برون شهر جلال آباد در داخل یک رباط [5] محبوس و سائر صاحب منصبان نظامی را در سرای موسوم به سرای کنفرانس محبوس و غلام بچه های خاص یعنی محمودلی خان [بن ابوالفیض خان دروازی] و رفقای او را در باغ شاهی در یک اتاق محبوس کرده بود. و بعموم محبوسین مذکور این کلمات را تکرار می کرد: **که اگر شما صاحب منصب و نعمت پرورده پادشاه بودید چطور گذاشتید که پدر شما کشته شود. چون قتل پادشاه در روحيات مردم سخت تاثیر کرده بود، غلام رسول هراتی بهمین حيله و حکمت هر فرد دارای نفوذ و حیثیت را بقید وحبس گرفتار ساخته در پیشبرد مقصد دهشت افگنی خود می افزود. امیر نصر الله خان را در منزل خودش مقید و از علیا حضرت سراج الخواتین و اهالی حرم سراجیه که تحت نظر علیا حضرت اداره میشدند، پاسداری و احترام زیاد می نمود. و یکنفر وکیل یعنی فردی از سردسته های شورشی خود را بمحافظت قصر نشیمن گاه علیاحضرت موظف ساخته و نیز سردار عنایت الله خان معین السلطنه را که بامر نصرالله خان [نائب السلطنه] خطاب یافته بود در قصر خودش حبس کرده بود. و اگر غلام رسول هراتی در همان شب و روز تمام صاحب منصبان محبوس را بحکم خود اعدام مینمود میتوانست و فقط از بیم حکومت مرکزی کابل که سردار امان الله خان عین الدوله برای انتقام خون پدر و حصول استقلال قیام ورزیده و مردم کابل بقبول سلطنت او حاضر شده بودند، و آن شاهزاده فدا کار پس از نشر آن اولین اشتها قوت و قدرت خود را از راه معنویت بر مردم تحمیل کرده و اهالی اطراف را تحت تاثیر آورده بود جرئت نتوانست یعنی اگر بهمان زودی از جانبی بوی کمک میرسید و قوت بیشتر بهم میرسید از هیچگونه ظلم و وحشت روگردان نبود.» [6]**

پوپلزانی مینویسد که: «غلام رسول که شخص بد روی زشت خوی و خیلی جسور و پر غرور بود بنام حفظ امنیت جلال آباد و انتقام خون امیر حبیب الله خان از میان افراد سپاه مقیم آنجا عروج کرده بود، تمام سرداران و افسران و عمله مقرب حضور دوره سراجیه را بشمول خاندان مصاحبان خاص

4- نیک محمدخان ولد لعل بیگ خان ولد علم بیگ خان، وفرزند یک خانواده با رسوخ از مردم گردیز بود. مذکور جوان خورد قامت و بدوره امیر حبیب الله خان- ایشیک اقاسی حضوری رتبه داشت. عبدالغنی خان گردیزی برادر همین شخص است. (پوپلزانی، پاورقی ص 108)
5- سردار محمدنادرخان و برادران او چهارشباته روز در همین رباط محبوس و شام روز 8 حوت 1297 ش بکابل محبوس آورده شدند و تا اخیر برج حوت سال مذکور در داخل ارگ کابل محبوس بودند و سردار احمدشاه خان پسرکاکای شان باتهام قتل امیر حبیب الله خان تحت استنطاق بود، چون نظامیان شاه علی رضاء را متهم قراردادند، این خانواده برانت حاصل کردند. (پوپلزانی، پاورقی ص 108)
6- پوپلزانی، سلطنت امان الله شاه، ص 107

را بحکم خود در محابس متعدد دسته دسته محبوس نموده همین یک سخن به تکرار می گفت: اگر شما مرد بودید، چطور گذاشتید که پدر تان کشته شود و مطابق این قول بهر یک ملازمین مقرب حضور امیر حبیب الله خان زجر و توبیخ می نمود. و کسانی که با عین الدوله «سردار امان الله خان» مخالفت داشتند، آنها را با خود متفق ساخته هوای قدرت طلبی بنوع دیگر در سر جا داد. و همین طلسم موانع را از پیش روی خود بر داشته زمام امور نظامی و اداری جلال آباد را در دست گرفت و بحکم خود و کلاء تعیین نمود و دسته تشکیل داد. و بقول محبوسین آنوقت اگر همه افراد محبوس را بحکم خود قتل عام می نمود، می توانست. وقتی این خبر بکابل رسید، محمود خان [بعد یاور] که روز یکشنبه برای عزیمت بطرف جلال آباد تعیین شده بود، مذکور ساعت 6 صبح چهارشنبه 7 حوت 1297» [7] از کابل به سواری موتر و همراه عمده ملکی و نظامی عازم جلال آباد گردید. عساکر را معاینه نموده و بحیث نماینده دولت امانیه نطقی نمود و از عساکر بیعت گرفت. و در همین روزباز هم غلام رسول هراتی از فرستاده پادشاه خوف نکرده در حضور محمود خان شخصی را تحقیر نموده گفت: گوش او را به دروازه میخ کنید.

محمود خان به غلام رسول گفت: چون شما اشخاص را حبس کرده اید بهتر است همین ساعت قبل از ظهر پنجشنبه عموم محبوسین را به موترها همراه عساکر تا کابل برسانید و خود شما بحیث سرکرده تا کابل بروید واپس تشریف فرمای سمت جلال آباد شوید، زیرا که شخص دیگر این خدمت مهم را بجز شما بسر رسانده نمی تواند، وقتی که عموم محبوسین را در ارگ سپردید، چون ابتداء سلطنت است پادشاه از این خدمت صادقانه و فعالیت های عسکری که در این یک هفته در جلال آباد نموده اید، خیلی خوش میشود. و من انتظار بازگشت با موفقیت شما را در جلال آباد دارم.

محبوسین که عموماً اهل دربار زمان امیر حبیب الله خان بودند، از محابس متعدد کشانیده شده بسواری موترها و به همراه عساکر محافظ و در تحت سرپرستی غلام رسول هراتی بطرف کابل فرستاده شدند. چون تلیفون بندر بگرامی در تصرف نظام الدین خان ناظم امر هیأت مستحفظین بود، بذریعه تلیفون خبر داد که محبوسین عموماً بطرف کابل فرستاده شدند و لازم که توسط عمده شما در طول راه از فتح آباد تا بگرامی و کابل مراقبت شود. این مطلب و هم تسلیم شدن عساکر و حاضر شدن نصرالله خان به نوشتن بیعت نامه نیز مخابره گردید، و از بگرامی بمرکز ارگ مخابره گردید. و شهریان کابل نیز خبر یافتند که محبوسین امروز بوقت آفتاب غروب و شام بکابل میرسند. از حصة پل مستان تا میدان قصر سلامخانه عام مردم بانتظار استاده و این عبارت را تکرار میداشتند که امروز قاتل های پدر ما را بکابل می آرند. محمود خان شخصی معتمدی را در جلال آباد دانانده [فهمانده] گفته بود که به همراه غلام رسول هراتی تا ارگ کابل رفته و این پیام مرا بحضور عرض کند که غلام رسول شخص نهایت شریر بالفساد است و من او را به طلسمی و بحیث سرکرده جمعیت محبوسین بکابل فرستادم و چون او آرزوی باز آمدن به جلال آباد دارد، قطعاً اجازه نفرمائید و او را به سمت دور بیک وظیفه تعیین نموده بفرستید، و مفصل احوال او را وقتی که بکابل برسم عرض خواهم نمود.» [8]

گزارش خاص محمودخان به اعلیحضرت امان الله خان:

«من که خاندان مصاحبان خاص را از جلال آباد تا کابل بقسم محبوس فرستادم، دوسه حکمت بکار بردم. اول اینکه اشخاص را بنام محبوس تحت نظر مراقبت عساکر قرار دادم تا درطول راه مورد حمله

7 - در صفحه 83 کتاب سلطنت امان الله شاه، صبح چهارشنبه (7) حوت 1297 ذکر شده و به نظرم درست است، در متن همین روز چهارشنبه معتبر تشخیص گردید. (سیستانی)

8 - پوپلزانی، سلطنت امان الله شاه، ص 85

از طرفی واقع نشوند، و دیگر اینکه چون اطلاع بمن رسید که در وقت کشته شدن پادشاه نوبت پهره و محافظت خیمه گاه از شاه علی رضاء کرنیل بود، برای اینکه غلام رسول هراتی به همراه یازده نفر رفیق هراتی خود از جلال آباد دور شود، او را محافظ خاندان مصاحبان قرار دادم و دیگر اینکه شاه علی رضاء را نیز مؤظف محافظت محبوسین ساخته به همراه نفری او تا کابل فرستادم.

وگفت: غلام رسول هراتی جوان چهارشانه تنومند و چشم تابدار بی علم و بی سواد و اما انسان پرمدعا و جاه طلب و همینکه شنید فرمان امیر نصرالله خان در کابل رد شد، موقع یافته بحکم خود تمام سرداران و صاحب منصبان و عمله حضور را در رباط ها و کار بانسرا محبوس نمود. و بهمین طلسم آنقدر وحشت و دهشت بروی کار آورد که همه افراد سپاه از حکم او سرتابی نتوانستند، که اگر خوف و اندیشه نئی از جانب کابل نمی داشت آنهمه محبوسین را قتل عام می توانست. و او دوازده نفر سپاهی از مردم هرات یکجا داشت، و افراد ناعاقبت اندیش تحت تاثیر فکر او رفتند. [9].

تدابیر محمودخان [یاور] در جلال آباد و اعزام غلام رسول هراتی

به حیث محافظ محبوسان سیاسی به کابل

محمود خان [یاور] ساعت (6) صبح چهارشنبه 7 حوت سال 1297 ش به همراه قاضی عبدالشکور خان بارکزائی و محمدغوٹ خان بارکزائی کرنیل رساله شاهی از ارگ کابل بطرف جلال آباد فرستاده شد. چون قبلاً از بندر بگرامی تا فتح آباد طرق و شوارع تحت مراقبت جدی هیأت مستحفظین بسر کرده گی نظام الدین خان بن سردار فقیر محمد خان شاغاسی انتظام یافته و امنیت در طول راه حکمفرما بود.

محمود خان حینی که وارد جلال آباد گردید، به معیت هر دو نفر مذکور نزد غلام رسول هراتی سرکرده جمعیت شورشی رفت. غلام رسول هراتی از ورود هیأت اعزامی کابل احترام کرد. محمود خان «نماینده و فرستاده دولت امانیه» در همان شب اول ورود به جلال آباد، بر فراز منبر برآمد و اشتهاار حضور امان الله شاه را که در باب انتقام خون پدر و استرداد افغانستان طبع کرده بود، در محضر ایشیک اقاسی حضوری نیک محمد خان گردیزی و عبدالرزاق خان ارغندهی و قاپوچی باشی فیض محمد خان و هفتاد نفر وکلای غلام رسول هراتی قرائت نمود. و فردا صبح میرزا عبدالرشید خان منشی را با اعضاء دفتر دارالانشاء حضور که در جلال آباد حاضر بودند، در پیش خواسته بکار آغاز کردند.

و هدیایات شفاهی که امان الله شاه در ارگ کابل بوقت اعزام هیأت بطرف جلال آباد فرموده بود یکی هم این مطلب تاکید شده بود که: بسیار دقت شود که به خاندان یحیی خان تکلیف نرسد و بدون مزاحمت آنها را و دیگر محبوسین را بطور مهذبانه بکابل بفرستید. و سردار نصرالله خان «نائب السلطنه سابق» و سردار عنایت الله خان «معین السلطنه سابق» اگر بخواهش خودشان عزم ورود بکابل داشته باشند بیابند، و اگر قصد آمدن نداشتند باوشان گفته شود که خود را بطرف لغمان بکنار بکشند و در جلال آباد نباشند، زیرا که ما در آنجا خیال دیگر داریم و مطلب امان الله شاه این بود که: در همین هفته ما آنجا را

مرکز فعالیت های نظامی تأمینات سرحدی سمت مشرقی و جهاد استرداد استقلال قرار میدهیم و باید موافق و مخالف وجود نداشته باشد.

غلام رسول هراتی سرکرده شورشیان اگرچه، در اول ورود محمود خان از وی بحیث نماینده حکومت امانیه احترام کرد، اما قلباً اطاعت نداشت و برای اینکه قدرت حکمرانی خود را ثابت نماید، یکنفر قصاب گران فروش را در حضور محمود خان امر عمومی جلال آباد بامر خود محکوم به جزاء ساخت و به **عساکر گفت که: گوش او را به چوب میخ کنید.** محمود خان ازین حرکت او پی برد که وجود او در جلال آباد خالی از خطر نمی ماند چرا که به نماینده و فرستاده دولت و حکومت امانیه اعتنائی نورزیده مصدر چنین جسارت گردید و خود را حاکم جلال آباد میداند.

محمود خان، محمد غوث خان کرنیل، را نزد خاندان صاحبان فرستاد و پیام داد که شما از جلال آباد بکابل فرستاده میشوید و خاطر خود را از هر گونه تشویش جمع داشته باشید. زیرا که عین الدوله دولت با استقلال خود را بصورت قانونی و مشورتی بناء گذاشته و هیچ امری بر خلاف رأی و مشورت علماً و وکلاء ملت صورت نخواهد گرفت و بعد از این در افغانستان قانون حکومت میکند و بس. و [سپس] تیلیفون خانه جلال آباد را که مخابرات عموم صاحب منصبان فعال بود مسدود نمود و تنها یک تیلیفون را برای مخابره شخصی خود گرفت و این وقت قدرت شورشیان از امور مخابره سلب گردید.

سردار محمد اکبر خان [سابق مامور دار العدالت حضور] را که تا چند روز قبل حاکم اعلی جلال آباد بود، کمافی السابق بحکومتش برقرار گذاشت، و محبوسین حقوقی و جزائی جلال آباد را که تعداد شان به یکهزار و هفتصد نفر میرسید، حکم رهایی داد و گفت که: بعد از سه ماه استراحت بخانه های خود بمرکز جلال آباد عودت نموده در راه استرداد استقلال وطن عزیز خدمت کنند.

غلام رسول هراتی شریر بالفساد را با ده نفر از وکلاء سمتی او یعنی ده نفر سپاهی هراتی که علامت شرارت از ناحیه [ناصبه] حال هر یک شان نمایان [بود]... بخدمت محافظت خاندان صاحبان خاص مقرر نمود و هدایت داد که آنها را بکابل برسانند، و بعد یک شب اقامت در شهر کابل واپس بطرف جلال آباد حرکت کنند تا بدیگر خدمات گماشته شوند. و در همین روز بذریعه تیلیفون از جلال آباد بارگ کابل خبر داد که غلام رسول را به همراه ده نفر رفیق او که غلام رسول بآنها وکیل خطاب کرده مصدر شورش ساخته بود، بهمین حکمت بکابل فرستادم و نظر من این است که عندالوصول در کابل در تحت نظر گرفته شوند و بآنها اجازه داده نشود که واپس به جلال آباد بیایند و باید در کابل مصروف خدمت و مقید باشند.

غلام رسول هراتی و ده نفر سپاهی هراتی رفقای او در همین ساعت به همراه نفری خاندان صاحبان خاص بشمول سردار محمدنادر خان و برادران اوشان و یکعه شخصیت های دیگر از افراد عملة حضور بسواری موتر از جلال آباد بطرف کابل فرستاده شدند و بوقت شام روز بکابل رسیدند. [10].

حین وصول محبوسین جلال آباد به کابل [در 8 حوت 1297 ش] «بدهان دروازه شرقی ارگ کابل سپاهیان قطعه ارگ به دسته محافظین تحت اداره غلام رسول گفتند: وظیفه شما تاهمین جا بسر رسید

و حال نفری را بما بسپارید، محبوسین را بطور عموم در برج متصل حرامسرای ارگ در منزل فوقانی حبس کردند، و بعداً در هر دومنزل بالا و پایان جا داده شدند. **غلام رسول هراتی حاکم پنجشیر مقرر گردید.**» [11].

اعدام غلام رسول حاکم پنجشیر

غلام رسول هراتی بعد از وصول به کابل به حیث حاکم محال پنجشیر مقرر گردید و تاماه سرطان سال 1298 ش حکمرانی نمود. چون شخص شریر و مخالف بود در مدت چهار ماه حکومت آنجا نیز جسورانه و خود سرانه حرکت می کرد و دست به ظلم و تعدی و خیانت دراز کرد. تا آنکه اهالی پنجشیر از دست وی عارض شدند. حکومت امانیه که از بدو حرکت مراقبت حال او بود و سیاستاً از واپس رفتن جلال آباد باز داشته بحکومت پنجشیر فرستاده بود، در اوائل ماه سرطان سال مذکور بکابل جلب و تحت تحقیق گرفته شد و بعد محاکمه که جرائم متعدد بپای او ثابت گردید در برج سنبله سال 1298 ش در کابل اعدام گردید. [12]

پوپلزائی مینویسد: "اعلیحضرت امان الله شاه غازی بتاریخ سه شنبه (16) سنبله سال 1298 ش [13 ذیحجه 1337 ق - 8 سپتمبر 1919 م] محمد امان خان بن بای محمد خان را که در این وقت حاکم ریزه کوهستان بود، بحکومت پنجشیر نیز مقرر فرمود. و از برطرفی و تحت تحقیق گرفته شدن غلام رسول هراتی به اهالی پنجشیر خبرداد و فرمانی باین عبارت نوشت:

"صداقت و اخلاص همراهان اهالی محکمه شرعیه و خوانین و معتبرین و ملکان و رعایای محال پنجشیر را واضح خاطر باد! چون غدر و خیانت غلام رسول هراتی بحضور والا رسیده است که در تحت تحقیق است بنا بران نامبرده را از حکومت محال پنجشیر موقوف و عالیجاه عزت همراه صداقت بنیان محمد امان خان حاکم محال ریزه کوهستان را که شخص لائق و خدمتگار صادق بود بحکومت محال پنجشیر نیز مقرر و سرافراز فرمودیم که کارهای حکومتی ریزه کوهستان و پنجشیر را مطابق قاعده و دستور العمل پادشاهی انجام و اجراء داشته در غور رسی رعایای هر دو محال ساعی و جاهد بوده پرداخت آن را بدرستی بدارد، لهذا از مقرری مشارالیه شما را خیر داده امر و ارشاد می فرمائیم که عالیجاه مذکور را حاکم خود ها دانسته عرض و دادی که تعلق به حکومت مشارالیه داشته باشد دانسته او می کنید تا از عرض بجا غور رسی رعایا را بقرار قاعده برارد و از حرف مشارالیه که مبنی برامورات پادشاهی باشد تخلف و انحراف نوزیده در عهده شناسید. در این باب تاکید تمام دانید فقط تحریر یوم سه شنبه 16 ماه سنبله شمسی هجری 1298 (امیر امان الله). " [13]

پایان سرنوشت غلام رسول هراتی در تاریخ های مرحوم غبار و مرحوم کاتب روشن نبود، بنابراین برای من این سوال پیدا شد که سرانجام او بکجا کشید و چگونه پایان یافت.

پایان

11- پوپلزائی، سلطنت امان الله شاه، ص 94

12- پوپلزائی، سلطنت امان الله شاه، ص 195

13- پوپلزائی، سلطنت امان الله شاه، ص 195